

با مروری گذرا شهری شدن شتابان خاندان بشری طرح گردید و اشاره شد که این فرآیند سالمند از این پس بیشتر بر دوش مردم ملل محروم جهان به پیش خواهد راند و گرچه شهری شدن غرب سرمایه داری با روی آوری سیل وار به شهر در جهان سوم، به ظاهر مشابه بنظر می رسد، لیکن بین این دو فرآیند تفاوت های بنیادین وجود دارد که علوم اجتماعی رسمی، تاریخ و نظریه ستیز آمریکایی از آن به سادگی در می گذرد و شهری شدن همه خاندان انسانی را یکسان می انگارد و مسیر آتی آن را رسیدن به سرمایه داری لیبرال غربی می بندارد. شهری شدن جهان سوم پرشتاب تر و ناهمگون رخ می دهد و سلسله مراتب متعادل نظام شهری پدید نمی آید، انبوه روستاهای شهرنما در قاعده این نظام قرار می گیرند و بزرگ سری یا ماکروسفالی از ویژگی های رأس هرم نظام شهری می گردد. فضای جهان سوم بصورتی قطبی سازمان می یابد و پایتخت و یک یا دو شهر دیگر بر کل نظام شهری حاکمیت همه جانبه و بلامنازع پیدا می کنند و شهرها بدون ارتباط با ظرفیت واقعی توسعه درون زای خود، بشکلی از هم گسسته، قارچ گونه می رویند و تنها هدفی که فراروی دارند تبدیل کالای ساخت خارج یا سرهم بندی شده در داخل، به زیاله از طریق مصرف دم افزون بشمار می رود. وظیفه ای که به ستم دیدگان جهان سوم با وابسته، محول شده است. دردناک آنکه با ارزش شدن مصرف و امکان مصرف بدون تولید، جهان سومی می کوشد تا به هر قیمت گوی سبقت از همگنان خویش بر باید و هر دم با افزودن بر مصرف و نمایش الگوی مصرفی غرب سرمایه داری بر شئونات خویش بیافزاید.

طی این فرآیند که توسعه یافتن، مدرن شدن، صنعتی شدن، پیشرفت، رشد اقتصادی و... خوانده می شود، نرخ مبادله بین شهر و روستا، به زیان روستا تغییر می کند و با مرکزیت یافتن شهر و راه یافتن رسانه های همگانی به روستا و با آمد و شد بین شهر و روستا، انبوه روستائیان به شهرها روان می شوند تا از طریق توزیع کالا و یا دست یازیدن به مشاغل پارازیت که لازمه الگوی عاریتی مصرف جامعه جهان سوم است، امروز خویش، پیروز به فردا رسانند. انبوه مهاجران روستایی باضافه جوانانی که به سن تشکیل خانواده ای مستقل رسیده اند و یا رانده شدگان اقشار مختلف اجتماعی، در جستجوی سرپناه که خود به کالایی اساسی و لذا سودآور تبدیل شده، به هر سوی روان می شوند و طیف وسیعی از انواع سرپناه بین دو قطب کاخ و کوخ نشینی پدید می آید. مسکن یک شبه برپا شده یا خلق الساعه اینجا و آنجا از سرناچاری و یا سودطلبی بر پا می گردد که بصورت منفرد در تمامی شهرهای بزرگ جهان سوم یافت می شود. اما برکنار از موارد منفرد، گاه اجتماع های زاغه، کبر و یا آلونک نشین که در هر کشوری بدلیلی خاص نامی ویژه دارند، پا به هستی می گذارند و با خود مسایل اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و بالاخره آسیب شناسی، محیط زیستی و برنامه ریزی و سیاست شهری بسیاری را خلق می کنند که موضوع های پژوهشی در خور توجهی بشمار می روند و همگی حول محور مسکن نابهنجار قابل بحث و بررسی اند.

# شهرنشینی شتابان وناهمگون

۱- مسکن نابهنجار (قسمت دوم)

نوشته: دکتر پرویز پیران عضو هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبائی





مسکن ناهنجار چه به شکل منفرد و یا بصورت مجتمع در هر کجای جهان به نامی که رخ نماید، یا تمامی اهمیت پژوهشی که در خود نهفته دارد، بطوری بیش به حساب نمی آید و ریشه های پیدایش و رویش آن با بررسی این مساله به تنهایی عیان نمی گردد و شناخت نسبتاً جامعی از آن فراچنگ نمی آید. مسکن ناهنجار چون سایر مسایل جامعه زاد، واکنش به شرایط و بستگاهی است که از چارچوب زمانی و مکانی بلافصل آن مساله فراتر می رود و لذا بررسی شرایط تاریخی و جریان های دخیل در زایش و رشد مساله ضروری افتد. هم بر این اساس و برای سالیان دراز تحلیل های علوم اجتماعی که در جنبه تجربه گرایی محض و کورانیه و یا فلسفه بافی بریده از واقعیات روزگار نبوده اند برای تبیین پدیده ها دو سطح تحلیلی، یکی خرد و دیگری کلان را در بر می گرفتند. سطح کلان (که چارچوب تئوری هدایت کننده تحقیق را پدید می آورد) ساختار محیط بر مساله و تاریخ زایش و رویش آن را بررسی می کند و سطح خرد ویژگی های مساله مورد نظر و ابعاد کمی و اجزاء پدید آورنده آن را می گوید. امروزه بجای دو سطح تحلیلی معمولاً در نظر گرفتن سه سطح (خرد - میانه - کلان) باب شده است. در سطح کلان باز هم فرایندهای ساختاری جامعه مطرح اند که از تاریخ آن جامعه و ارتباطات جهانی و فرایندهای منطقه ای و

تأثیرات ناشی از برخورد این مقولات نشأت می گیرند. در سطح خرد نیز به مسائلی که در سطح میانی مورد توجه می شود. سطح میانه پیوند این دو سطح را برقرار می دهد و در بر گیرنده روابط، نهادها، سازمان ها و مکان های جغرافیایی است که ساختار جامعه را به واقعیات خرد و تجربی متصل می سازد ایوار برگ (Ivar Berg) این سه سطح را تحت عنوان مسایل ماکروسکوپی، مسایل مروسکوپی و مسایل میکروسکوپی نام گذاری کرده است (نگاه کنید به ۱۹۰ - ۱۸۳: Berg, ۱۹۷۷). مکتب تاریخ نگاری آنال این سه سطح را با مفاهیمی چون ساخت، فرایند و واقعه مشخص می دارد (نگاه کنید به ۱۹۷۸ & Antonio Piran, ۱۹۷۹).

چنانچه سه سطح تحلیلی یاد شده در تبیین مسکن ناهنجار بکار گرفته شود، مشخص می گردد که نظام سرمایه داری جهانی (سطح کلان) در جریان رویش تاریخی خود زمین و مسکن را به کالایی جهت انباشت سرمایه که منطق روزی این نظام بویا است بدل می سازد و نیاز به سرپناه که همواره مساله ساز بوده است را به حیطه های حرکت ذاتی خود می افزاید و دست یابی به مسکن را بایگانه خانواده در نظام سلسله مراتب اجتماعی متکی می دارد و لذا طیف انواع مسکن از کاخ نشینی تا کوخ نشینی را پدید می آورد. با پدید آمدن چنین طبقاتی، همواره عده ای بدون سرپناه باقی می ماندند و عده دیگری در سرپناه های مناسب شب به روز می آوردند. لذا کمبود مسکن (سطح میانه تحلیل) به امری طبیعی بدل می شود. گرچه تکنولوژی معاصر خاصه با امکان پذیر شدن رشد نمایی مکان (اپارتمان سازی)، قادر به برآوردن این نیاز بشریت طی برنامه ای زمان بندی شده است، لیکن ویژگی های ساختاری جهان معاصر (سطح کلان تحلیل) از تحقق این امر جلو می گیرد و لذا با افزایش دم افزون جمعیت و رسیدن جوانان به مرحله تشکیل خانواده جدید و مستقل از طریق سنت مقدس انواع و مهاجرت وسیع به شهرها، کمبود مسکن یا معضل مسکن (سطح میانه تحلیل) حادث می شود. واکنش تجربی به این معضل بی توت به در انواع مسکن ناهنجار است (در سطح خود تحلیل).

کمبود مسکن و مسکن ناهنجار بر اساس شرایط ساختاری نظام های ماقبل سرمایه داری نیز وجود داشته است لیکن با بالا رفتن سطح بهداشت عمومی که از دستاوردهای گرانقدر نظام بویای سرمایه داری است، جمعیت شتابان رویه روزی می نهد و آنانی که بدینا آمده اند نیز بر این خاک سرد اقامتی طولانی تر می نمایند. از طرفی کانون پررشد و شور توسعه به شهرها نقل مکان می کند. بقول مالفورد: «فشار رقابت برای جا و مکان بر قیمت زمین خاصه در مراکز سیاسی و صنعتی های اروپا افزود. ارزش بالای زمین مانند برلین دوره فردریک کبیر به گونه ای نامناسب مسکن انجامید. تراکم و انبوهی بسیار، نبود زمین بازی کودکان، بی نوری، هوای کم، فقدان تسهیلات و تاسیسات داخلی، اجاره بالا، شلوغی در محله های فقیرنشین (Slums) آنها نه فقط برای گدایان و دزدان و کارگران فصلی و سایر بی طبقه گان رانده شده، بلکه برای بخش اعظم جمعیت حقیصه اصلی شهر قرن هفدهم گردید.» (۳۵۹: Mumford و ۱۹۶۱).

مسکن ناهنجار در غرب تنها به جنبه های فیزیکی و معماری ختم نمی شود. نواحی که دچار انحطاط فیزیکی می شوند با کاهش اجاره بهاء روبرو شده از طرفی که شدن اجاره بها انحطاط فیزیکی را تشدید و از سوی دیگر رانده شدگان نامی نقاط شهر را بخود جلب می کند لذا انحطاط سازمان اجتماعی نیز متعاقب انحطاط فیزیکی رخ می دهد و جنبه های آسیب شناختی چه از نظر روانی و یا اجتماعی، محیطی و بهداشتی مطرح می شود. از اینرو «فاوا» و «جیست»

● در جهان سوم فضا بصورتی قطبی سازمان می یابد و پایتخت و یک یا دو شهر دیگر بر کل نظام شهری حاکمیت همه جانبه و بلامنزاع پیدا می کنند و شهرها بدون ارتباط با ظرفیت واقعی توسعه درونزای خود بشکلی از هم گسسته قارچ گونه می رویند و تنها هدفی که فراروی دارند تبدیل کالای ساخت خارج یا سرهم بندی شده در داخل، به زباله از طریق مصرف دم افزون است.

● بنا به مطالعات انجام شده بیش از ۵۰ درصد خانواده های شهری هند تنها یک اطاق دارند و متوسط افراد ساکن در هر اطاق ۴/۴ نفر است.

(Fava & Gist) محلات فقیرنشین یا Slums را «ناحیه ای مشتمل بر خانه های روبه ویرانی، آکنده از تهی دستانی باره و رسمی خاص خود که با سایرین متفاوت اند»، تلقی می کنند. (۱۷۸-۹: Fava & Gist). چنانچه انگ تهی دست نشینی بر مکانی زده شود، خود سبب می گردد که تهی دستان، رانده شدگان و مجرمین نقاط دیگر نیز چشم بدان نقطه دوزند و سیل وار به آنجا روان شوند که این خود سبب انحطاط فیزیکی و اجتماعی از هم بیشتری می گردد و این دور باطل تازمان دخالت ارادی افراد و یا سازمان های دولتی به حیات خود ادامه می دهد.

تلقی محله های فقیرنشین بعنوان «ایستگاه های مهاجرتی» (یعنی مکانی که مهاجران نخست در آنجا رحل اقامت می افکنند و با یافتن کاری مناسب به تدریج در شهر جذب شده به نقاط دیگر می روند) به انحطاط فیزیکی - اجتماعی این قبیل محلات در مغرب زمین کمک می کند زیرا تواناترین مهاجرین تنها زمانی کوتاه در این ایستگاه ها توقف می نمایند و فقط رانده شدگان «قانون» ستیز و قانون گریز ساکنین دائمی این محلات به حساب می آیند. البته فوراً باید اضافه کرد که همه محلات فقیرنشین دارای چنین خاصیتی نبوده اند و تنوع گسترده انواع محلات فقیرنشین مانع تعمیم ویژگی های این قبیل اماکن است و تعمیم های ارائه شده در کنار قانونمند کردن پدیده به گمراهی های فراوان نیز انجامیده است. باید باور آورد که معانی کلمه Slum یا محله های فقیرنشین متنوع و برداشت و اظهار نظر در باب آنها نیز متفاوت و گسترده است. بقول آبرامز «محله های فقیرنشین می تواند از انبوه اجاره نشینان تهی دست پدید آید و یا از کسانی که مالک ملک در حال انحطاط خویشتن اند، زمین این قبیل خانه ها می تواند قانوناً ملک ساکنین بشمار رود و یا به تصرف غیرقانونی آنان درآمده باشد (۴: Abrams, ۱۹۷۰). لذا محله های فقیرنشین فقط در کلیات و علت بنیادین ایجاد شبیه اند و بقول مه لور (۶۷: Mellor, ۱۹۷۷). تنها نشان دهنده مکانی برای جرم و جنایت، بیماری، تحقیر و رانده شدگی و تجمع ناهماهنگ و سازمان نیافته گروه های انسانی اند و فقر ساکنین این گونه اماکن نشاندهنده فلاکت خارج شهر یا مناطق روستایی است. طی دو قرن گذشته با چنگ اندازی نظام سرمایه داری غرب به مناطقی که بعدها جهان سوم نام می گیرد و بر اساس تحلیلی که در بخش آغازین این مقاله ارائه شد (تحلیل سطح کلان، یا ادغام اقتصاد و جامعه جهان سوم در اقتصاد سرمایه داری جهانی بعنوان جزیی از فرایند انباشت و لذا تبدیل شهرهای جهان سوم و خاصه پایتخت و چند کلان شهر به ایستگاه مبادله کالا و کارخانه زباله سازی بمدد مصرف بدون تولید و مهاجرت سیل و آر و گاه بنه کن روستائیان بعنوان سپاه توزیع و خدمات) معضل مسکن (سطح میانه تحلیل) در دنیای عقب نگاهداشته شده نیز البته با ابعادی بمراتب عظیم تر جلوه گر می شود. تا بدانجا که بر اساس برآوردهای سال ۱۹۸۳ (Iso Carp) با فرض ادامه وضع به روال کنونی تا سال ۲۰۰۰، ششصد میلیون نفر فاقد مسکن مناسب خواهند بود. که بخش اعظم آن به جهان سوم تعلق خواهد داشت. در سال ۱۹۸۳ دو بیست و پنجاه میلیون نفر فاقد آب آشامیدنی، مسکن، تعلیم و تربیت و شغل مناسب بوده اند و همه ساله بطور متوسط ۱۸ میلیون نفر به خیل آنان افزوده می شود.

تفاوت های محله های فقیرنشین در غرب و در جهان سوم در جهان سوم نیز مسکن ناهنجار (سطح خرد تحلیل) واکنش به این معضل



دم افزون بشمار می آید. البته مسکن ناپهنجار در جهان سوم فقط در کلیات و ظواهر و با محله های فقیرنشین مغرب زمین مشابه است و اندیشمندان و محققینی چون آبرامز و دیگران با یکسان تصور کردن این اماکن راه خطا پیموده اند. زیرا مناطق فقیرنشین غرب در آغاز روستاهای درون کلان شهرها

(براساس مهاجرت داخلی) به حساب می آمدند و یا ایستگاه های مهاجران خارجی محسوب می شدند، با فروکش کردن مهاجرت سبیل آسای اوایل صنعتی شدن و نقل مکان اختیاری برخی از ساکنین محلات فقیرنشین و جذب شدن ایشان به درون شهرها، مناطق فقیرنشین بیشتر در اختیار رانده شدگان شهرهای جهان سرمایه داری قرار گرفت و در واقع به مفهوم «جنگل شهر» نزدیک گردیدند و مسکن گروه های خارج از قانون و تحت تعقیب تلقی شدند (البته

محرومان شرافتمند نیز به ناچار در کنار مجرمین به زندگی خود در محله های فقیرنشین ادامه دادند لیکن مفهوم محلات فقیرنشین یا Slums آرام آرام با مسکن نقض کنندگان «قانون» دنیای سرمایه داری، مترادف گشت. در واقع می توان گفت که شباهت های متعدد محله های فقیرنشین کشورهای صنعتی سرمایه داری با مسکن ناپهنجار جهان سوم همانند شباهت شهری شدن این دو جهان است که در عمق با یکدیگر تفاوتی بنیادین دارد. محلات فقیرنشین در غرب محصول نوسانات اقتصادی ملی خاصه زیر و زبر شدن صنایع (حداقل تا جنگ دوم جهانی)، بیکاری ادواری انبوه کارگران و وجود دایمی سیاه ذخیره صنعتی بود. عامل مهم دیگر، مهاجرت های داخلی و بین المللی، رانده شدن روستائیان فلاکت زده و تبدیل آنان به کارگزار روزمزد صنایع نوپای اروپا و سپس امریکای شمالی به حساب می آمد. مسکن تنها برای بخش خاصی از سرمایه صنعتی زمینه کسب ارزش اضافی و انباشت سرمایه تلقی می شد. علاوه بر این برای رسیدن به انباشت از طریق مسکن واسطه گری سایر اشکال سرمایه ضروری است. از این رو سایر زمینه های سرمایه صنعتی، سرمایه تجاری و سرمایه ربانی بخوبی با سرمایه گزاری در امر مسکن رقابت کرده، صنعتی شدن

که بایه اصلی جهانشمول شدن سرمایه داری بشمار می رود تا مدت ها پیشگام امر سرمایه گذاری تلقی می شد و برای این کار کالا شدن زمین و بناء (بعلت ضرورت بنابین نگاهداشتن سرمایه اولیه لازم برای سرمایه گذاری صنعتی) با محدودیت های جدی روبرو بود (نگاه کنید به ۱۷۴۵-۱۹۸۰: Bassett & Short). بعکس در جهان سوم مهاجرت سبیل آسا از شهرهای کوچک

و روستاها به پایتخت و چند کلان شهر محدود سرمایه گذاری در امر مسکن و ساختمان سازی را بعنوان یکی از سودآورترین زمینه های انباشت مطرح می سازد و رواج ساختمان سازی، کارگری ساده ساختمانی را در حالت تقاضای توری قرار می دهد. این امر باضافه توزیع کالا و بادویی به مهمترین مشاغل

موجود در شهرهای جهان سوم (برای انبوه تهیدستان شهری) بدل می شود و بقول معروف سرمایه از زمین گیر شدن و یا تبدیل به کالا و توزیع انباشت می شود و سرمایه گذاری تولیدی بعلت طولانی بودن سیکل سرمایه گذاری - سود -

سرمایه گذاری مجدد، مخاطره آمیز بودن چاه بعلمی سیاسی وغیره)، نبودن کادری لازم وهزینه سنگین آموزش آنان، گرانی زمین ولذا بایا بودن هزینه سرمایه گذاری اولیه



از درجه مطلوبیت بالایی برخوردار نیست. لذا مهاجرت ساختمان سازی الزامی و ساختمان سازی برای سود تنها نیاز اقشار خاصی را مرتفع می کند همه در خدمت مصرف صورت می گیرد.

البته بین محله های فقیرنشین غرب و مسکن ناپهنجار جهان سوم در ساختار فیزیکی و اقتصادی و زمینه پیدایش، برکنار از تفاوت های پدیدار شباهت هایی نیز وجود دارد. اما اگر به جنبه های روانشناختی توجه تفاوت ها جدی تر شده، یکسان پنداشتن این دو نوع مکان به تصمیم ناپجانی می انجامد. بحث در حاشیه نشینی و خصلت های حاشیه نشینان جمله است. سنت شده است تا ساکنین اجتماع های بد مسکن (الونک نشین غیره) را حاشیه نشینان شهری قلمداد کنند و سپس با بکارگیری این تمامی بحث هایی را که در باب حاشیه نشینی و حاشیه نشینان از شکل گیری مکتب شیکاگو در جامعه شناسی و مطالعات شهری (سالهای ۱۹۲۰ به بعد) مطرح شده است، در مورد مهاجران روستایی ساکنین مسکن ناپهنجار جهان سوم بکار گیرند. غافل از این امر که اگر استدلال مکتب شیکاگو در باب حاشیه نشینی قابل تعمیم به اقشار جوامع جهان باشد بیشتر در باره روشنفکران و طبقات ثروتمند شهری غرب زده صادق تا روستائیان ساکن اجتماع مسکن ناپهنجار شهرها. حاشیه نشینی که (Park) و شاگردان او مورد بحث قرار می دادند و به رسائل ژرژ زویل می گردد، در واقع امر بحث از اختلاط فرهنگ های متفاوت، نژادها و زبان گوناگون و مذاهب مختلف در چارچوب شهرهای ایالات متحده و بویژه شیکاگو در یکی از برزخی ترین ادوار حیات آن جامعه و مشکلات همزمان گروه های انسانی با چنان محیطی است. پدیده ای که تقریباً هیچیک از مولد آن در جهان سوم هرگز وجود نداشته است (در بخش پایانی این مقاله به مسکن ناپهنجار در ایران مربوط است به این موضوع بازگشته، ضمن کاربرد داشتن مفهوم حاشیه نشینی در مورد جوامع جهان سوم و بویژه ایران طرح مجدد مسأله خواهیم پرداخت). لذا ضمن کوشش در جهت رسیدن تئوری های جهان مشمول که تضمین کننده علمی بودن رشته های آکادمیک محسوب می شود، باید از تعمیم نظریه هایی که مصادیق منطقه ای و ملی به اثبات نرسیده برهیز نمود.

## مسکن ناپهنجار در جهان سوم

بهرتقدیر برکنار از تفاوت های مسکن ناپهنجار در مغرب زمین و جهان سوم، مفضل سربناه در بین ملل عقب نگاهداشته شده با شدتی بمراتب دهنده تر مطرح و بوضوح عیان است. جا دارد که با نگاهی به برخی از آمار موجود مسأله بگونه ای عینی تر مورد توجه قرار گیرد. بنابه مطالعات انجام بیش از ۵۰ درصد خانوارهای شهری هندی تنها يك اتاق دارند و متوسط ساکن در هر اتاق ۴/۴ نفر است (۱۹۷۲: ۳۶) و Rosser). در بمبئی بزرگ ۳۰ درصد خانوارها در يك اتاق زندگی می کنند و بعد متوسط این قبیل خانوارها ۵/۳ نفر است (۱۹۷۸: ۳۷۵۶) Misra). در بمبئی انبوه بیشماري شامگان پیااده و سر بر بالین می نهند (۱۹۷۴: ۸۳) Ramachandran).

درغنا بعد خانوارهای ساکن در يك اتاق ۲/۵ تا ۳/۲ نفر است (Hinder ink & Sterkenburg, ۱۹۷۵) بسال ۱۹۶۹ میلادی در جاکارتا فقط درصد خانوارها آب لوله کشی و برق داشته اند و ۷۶ درصد فاقد هر دو بود (۱۹۷۱: ۶۶) Oliver). البته بقول گیلبرت (۱۹۸۲: ۸۱-۱۱۵) ردیف کرده است، لیکن در بحث از مسکن ناپهنجار جهان سوم بسادگی امکان برکنار از شرایط بد و نامساعدی که از مرور چنین ارقامی در ذهن خواننده می بندد و احساسات او را بر می انگیزاند، توجه به چند نکته از اهمیت برخوردار است:

۱- بدمسکنی ناپهنجار شهری های جهان سوم بویژه نزد مهاجران روستایی باید با شرایط سربناه در روستاهای این جوامع مقایسه شود. چه بسا پس از چنین مقایسه ای شرایط مسکن مهاجران در میداء یعنی قبل از مهاجرت روستا بمراتب بدتر از وضع ناپهنجار مسکن ایشان در شهر یا مقصد مهاجرت باشد.

۲- در بررسی مسکن ناپهنجار معمولاً معیارهای بین المللی مورد استفاده قرار می گیرد و در تدوین اینقبیل شاخص ها و معیارها معمولاً غرب نقش اساسی دارد. شرایط اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و محیطی سرمایه داری متکی به فردگرایی و مصرف گرایی مفرط است و لذا معیار سرانه ها براساس چنین ویژگی هایی انجام می گیرد که به جوامع جهان سوم قابل تعمیم نیست.

۳- مسایل محرومان جهان سوم بگونه ای است که شاید در مواردی قابل





بسیاری کاملاً مناسب در اولویت قرار نگیرد. برای مثال چادر نشینان تازه‌ای از کلان شهرها را در نظر آورید که از بیکاری و در نتیجه صدها مشکل اجتماعی در رنج و عذاب دایمی‌اند، برای چنین مردمانی شغل مناسب و بی‌نامناسب که قوت لایموت فرزندانشان را تأمین دارد بر سرپناهی پایدار ترجیح است. لذا بهنگام بحث از سرپناه، در نظر گرفتن اولویت‌ها و تفاوت‌های منطقه‌ای، و حتی ناحیه‌ای الزامی می‌شود.

۴- بالاخره باید توجه داشت که در بررسی مسکن نابهنجار فقر تنها بعدی از بعد گوناگون مسأله را (گرچه بعد بسیار مهم) تشکیل می‌دهد. در بررسی مسکن نابهنجار و انواع آن خانوارهایی مشاهده شده است که وضعی قادر به تأمین مسکن کاملاً مناسب در نقاط دیگر کلان شهرهای جهان سرانجام، لیکن بدلائل متفاوت و متنوعی اقامت در مسکن نابهنجار را برگزیده‌اند. تحقیقات متعدد مربوط به مسأله مورد بحث نشان می‌دهد که باید بر چهار زمینه اساسی بیش از سایر زمینه‌ها، توجه و درنگ شود. این چهار زمینه عبارتند از: فقر و معضل مسکن، نوع مشاغل، آسیب‌های اجتماعی و جرم و جرایم، روابط قومی، عشیره‌ای و تجانس گروهی. طبیعی است که این چهار زمینه عوامل پیدایش و تداوم اجتماع مسکن نابهنجار را در سطح میانه تحلیل مشخص می‌دارد. در سطح خرد، روانشناسی ساکنین، مسایل بهداشت محیط، ارتباط درون گروهی و برون گروهی و مسایلی از این دست طرح می‌شود. نکته پیداست که شرایط ساختاری جامعه محیط بر مسکن نابهنجار و در همین تحلیل ویژگی‌های نظام‌های سرمایه‌داری و شبه سرمایه‌داری وابسته به سطح کلان تحلیل علت اساسی پیدایش چنین پدیده‌هایی بشمار می‌روند. این بطور خلاصه می‌توان گفت که با توجه به تمامی معیارها و پارامترهای این مسأله مسکن نابهنجار از جمله مشکلات اجتماعی جوامع جهان سوم است که باشتابى هشدار دهنده روبه فزونی است. از سوی دیگر دیدگاه‌های موجود نیز قادر به تحلیل تام و تمام این پدیده اجتماعی نبوده‌اند و در کشور ما نیز بویژه مطالعات همه جانبه و جامعی در باب مسکن نابهنجار صورت نگرفته است که این خود نشان‌دهنده ضرورت دست یازیدن به چنین مطالعاتی است. لیکن قبل از هر چیز باید انواع مسکن نابهنجار را مشخص و ویژگی‌های آن را معلوم داشت.

**برگیرنده مجموعه‌ای از**

نهادهای اجتماعی است ۶- درجه‌ای از کنترل

اجتماعی در مورد تمامی اعضاء اعمال می‌دارد.» (Young ۱۹۶۶: ۵۱۵)

در ایران اجتماع مسکن نابهنجار با نام‌های گوناگون خاصه از دهه ۱۳۴۰ مطرح و مورد بررسی قرار گرفته است و کوشش شده است تا انواع آن تعریف و معرفی گردد. مهمترین این تحقیقات ۵ گزارش مربوط به پژوهش‌های حاشیه‌نشینان است که از سوی بخش مطالعات شهری مؤسسه تحقیقات اجتماعی صورت پذیرفته است (۱- حاشیه‌نشینان تهران بهمن ماه ۱۳۵۰، ۲- کبرنشینان بوشهر، مرداد ماه ۱۳۵۱، ۳- حاشیه‌نشینان بندرعباس، بهمن ماه ۱۳۵۱، ۴- حاشیه‌نشینان همدان و کرمانشاه، اردیبهشت ماه ۱۳۵۲، ۵- حاشیه‌نشینان اهواز - مهرماه ۱۳۵۲). براساس پژوهش‌های یاد شده انواع مسکن نابهنجار به شرح زیر طبقه‌بندی و تعریف شده‌اند (۲- ۵۱: ۱۳۵۸، قلعه کلابی - حسینی کازرونی):

- ۱- آلونک: مسکن يك اطاقی که با مصالح کهنه و نامتعارف، معمولاً آجر و سنگ و گل و قوطی و حلبی سرهم‌بندی شده باشد.
- ۲- زاغه: محل سکونتی است که در آن مصالحی به کار نرفته و پائین‌تر از سطح زمین یا در دیواره گود یا کوه کنده شده باشد.
- ۳- کبر: محل سکونتی که با دله و حصیر و خشت، یا حصیر خالی ساخته شده باشد.
- ۴- چادر: شامل چادر کامل و یا چادرهایی که با پارچه، نایلون و مواد مشابه دیگر سرهم‌بندی شده باشد.
- ۵- اطاق: محل سکونتی است از خشت و گل و آجر که به صورت منظم ساخته شده باشد و اما شکل و کیفیت آن از خانه‌های معمولی شهرها کاملاً متمایز است
- ۶- قمیر: محل سکونتی است که از قمیرهای (محل چیدن و پختن خشت) واحدهای کوره‌پزی متروک به وجود آمده باشد.
- ۷- زیرزمین: محل سکونتی است که در پائین‌تر از سطح زمین ایجاد شده و در ساخت آن مصالح به کار رفته باشد.

- ۸- مقبره: اطاق‌هایی است که در صحن امامزاده ساخته شده باشد که هم محل دفن مردگان است و هم محل سکونت زندگان.
- ۹- گرگین: محل سکونتی است که دیوارهای آن با مصالح ساختمانی معمولاً خشت و گل و سقف آن با حصیر و مشابه آن ساخته شده باشد.
- ۱۰- دیواره کبری: محل سکونتی که با سرهم‌بندی مصالح ساختمانی - بلوک سیمانی یا خشت و گل ساخته شده و در مقابل آن سپایانی از حصیر و مشابه قرار داشته یا به وسیله حصار از حصیر و مشابه آن محصور شده باشد.
- ۱۱- باشلی: نوع کبر با دیواره سنگی و طاق حصیری.
- ۱۲- زمین بی حصار و بی سرپناه: تعداد کمی از حاشیه‌نشینان، لااقل در فصل تابستان «بی‌خانمان»‌اند و در زمین‌های بی‌سرپناه زندگی می‌کنند.»

ادامه دارد

مانگونه که بیان شد مسکن نابهنجار در هر جامعه‌ای براساس مقتضیات بومی، سطح توسعه و شرایط اقتصادی و اجتماعی ویژه خود طیفی از انواع بسیار را در بر می‌گیرد که يك سوی آن بقول چارلز ابرامز (Charles Abrams) خیابان خوابان قرار دارند و در قطب مقابل خانه‌های مستقل لیکن کوچک، پست‌گونه و فاقد تسهیلات و تاسیسات شهری مناسب و بهداشتی جای می‌گیرند. «خیابان خوابان در واقع از ساکنین مسکن خلق‌الساعه‌اند بدون آنکه مسکنی در کار باشد. به سال ۱۹۷۰ در کلکته ۶۰۰/۰۰۰ نفر در خیابان خوابیده‌اند. سرشماری سال ۱۹۶۳ بمبئی نشان داده است که از هر ۶۶ نفر یکی بدون سرپناه شب به روز می‌آورد و ۷۷/۰۰۰ نفر در راه‌پله‌ها مسکن می‌یابند. در لاگوس نیجریه صاحبان مغازه‌ها به برخی از خیابان خوابان سزای اجاره می‌دهند تا بر درگاه مغازه آنان سر بر بالین نهند بشرط آنکه از مغازه پاسداری کند و سایر خیابان خوابان را از آنجا براند» (Abrams, ۱۹۷۰: ۳). خیابان خوابی با ویژگی‌هایی همراه است که به خیابان خوابان شخصیتی می‌بخشد، زیرا آرمیدن در فضای باز مانع تشکیل خانواده است و در آن خلوت و راحت چاردیواری خبری نیست، آدمی هرگز تنها نمی‌ماند و از گرما، سرما، باد و برف و باران گریزی ندارد و نیازهای ساده‌ای چون قضای حاجت به سادگی برآورده نمی‌شود و نگاه‌های تحقیرآمیز و پرمعنا و راندن دایمی از هر وقت و محلی را بدنبال دارد که در یادلان را نیز به ستوه آورد. مرحله بالاتر از خیابان خوابی، کارتن خوابی است و پس از آن ویرانه‌نشینی است که در برامی چون ایران سابقه‌ای کهنسال دارد که به جای خود مورد بحث بیشتر قرار خواهد گرفت. پس از ویرانه‌نشینی، زاغه، کبر، چادر و آلونک‌نشینی قرار

می‌گیرد. خیابان خوابان و ویرانه‌نشینیان معمولاً مجتمع نمی‌زیند و نوع سرپناه آنان گوناگون است که فردگرایی مفروض را ترویج می‌نماید. اگر زیرپل و پله‌ای به کف نورا اشغال می‌شود و دیگری را بدان راهی نیست چرا که اجتماع در این مکان معمولاً مسأله‌ساز می‌شود. اما زاغه، کبر، چادر و آلونک‌نشینی گونه‌ای از اجتماع (Community) به حساب می‌آید و ویژگی‌های چنین مکان‌هایی را بخود می‌گیرد. پائولین یانگ این مشخصات را به شکل زیر خلاصه می‌کند: «اجتماع ۱- منطقه و بخشی از مکان را اشغال می‌کند ۲- با منابع مشترک ساکنین مشخص می‌گردد ۳- الگوهای مشترکی بر روابط اجتماعی و اقتصادی ساکنین حاکم است ۴- تجانس و همبستگی مشترکی بین اعضاء پدید می‌آید که از شرایط حاکم بر اجتماع نشات می‌گیرد ۵- در